

# قطران شاعر آذربایگان

## ویرانیهای تبریز از زمین لرزه

- ۵ -

چنانچه از تاریخهای ارمنی بر می آید از چند قرن پیش از اسلام شهر تبریز برپا و دارای عنوان شهرگری بوده است. ولی چون در شهر کشائیهای تازیان نامی از این شهر برده نمیشود از اینجا توان پنداشت که در آخرهای زمان ساسانیان این شهر ویرانه و کمنام بوده است.

از سخن بلاذری نیز همین مطلب بر می آید. چه او میگوید: «رواد از دی به تبریز فرود آمد سپس پسر او و جناء با برادرانش در آنجا نشیمن داشتند و نیاندگانی گذاردند و جناء باروئی گرد شد و کشید و مردم با او در آنجا نشیمن ساختند» این رواد که با منصور خلیفه یا با پسرش مهدی همزمان بوده نبی کلان امیر و هسودان و امیر مملان است. تبریز بدست او و پسرانش بوده و در روز بروز بر آبادیش میافزوده تا در زمان ابوالهیجاء یکی از نوادگان او بجای تبریز اردبیل پایتخت آذربایجان گردیده (۱)

تاریخچه تبریز را ماجداگانه نوشته ایم و جداگانه باید چاپ نماییم. در اینجا بمناسبت فصیده ای که قطران درباره یکی از زمین لرزه های این شهر سروده از آن زمین لرزه سخن خواهیم راند و در ضمن فهرستی از زمین لرزه های تاریخی این شهر یاد می نماییم:

تبریز از شهرهایی است که گزند و آسیب فراوان از زمین لرزه دیده و بارها از این آسیب ویرانه گردیده است. نخستین یکی از این زمین لرزه ها که خبر آن ما رسیده در سال ۲۴۴ هجری بوده حمدالله مستوفی در این باره چنین مینویسد [۱] برای داستان ابوالهیجاء بخش دوم شهریاران گمنام دیده شود.

«در سنه اربع و اربعین و مأتین بعهد متوککن خلیفه عباسی بزلزله خراب شد خلیفه انرا بحال عمارت آورد.»

پس از این حادثه آگاهی که ما از تبریز داریم اینست که بنوشته (حدود العالم) احمد بن علاء از دی که در سال ۲۶۰ وان نزدیکها والی اذربایجان بود باروئی کرد این شهر کشیده شاید مقصود مستوفی نیز از اینکه میگوید خلیفه انرا باحال عمارت آورد همین کار احمد بن علاء باشد.

دومین لرزه تبریز در سال ۴۳۴ بود. و این حادثه است که قطران قصیده درباره ان سروده است. ناصر خسرو شاعر معروف خراسان که چهار سال پس از این حادثه بتبریز رسیده درباره ان چنین مینگارد «مرا حکایت کردند که بدین شهر زلزله افتاد شب پنجشنبه هفدهم ربیع الاول سنه اربع و اربعین و در ایام مسترقه بود پس از نماز خفتن بعضی از شهر خراب شده بود و بعضی دیگر را اسیدی نرسیده بود و گفتند چهل هزار آدمی هلاک شده بودند. ولی مستوفی از کتاب (مجمع ارباب الملک) قاضی رکن الدین خوئی روز حادثه را ۱۴ صفر (۴۳۴) نقل مینماید و از اینجا توان پنداشت که لرزش زمین نه یکبار بلکه چندین بار بوده است چنانکه این مطالب از شعرهای قطران نیز برمیآید.

مستوفی نیز از قاضی رکن الدین نقل مینماید که شماره نابود شدگان از این حادثه چهل هزار تن کما بیش بود. ابن اثیر میگوید شمار کردند نزدیک به پنجاه هزار تن بودند میگوید امیر و هسودان زنده ماند برای اینکه در باغی جای جای داشت و حادثه چندان بروگران آمد که همچون سوگواران رختهای سیاه و درشت بر تن کرد.

قصیده قطران را در این باره در آخر مقاله خواهیم آورد. از گفته های او نیز برمیآید که بلا بسی سخت بوده و امیر و هسودان و پسرش مملان سخت

اندوهناك بوده و تا دیر زمانی از باده گساری و خوش گذرانی یرهیز میگرداند. مستوفی در زهد القلوب که در سال ۷۴۰ تألیف نموده میگوید پس از آن زمین لرزه سال ۳۴۰ زمان او زمین لرزه بسیار در تبریز روی داده اما از هیچکدام ویرانی سخت وارد نیامده. از این زمین لرزه ها در کتابها یادی نکرده اند پس از زمان مستوفی هم تا دیر زمانی از زمین لرزه در تبریز آگاهی نیست تا در سال ۱۰۳۳ لرزش سختی رخ میدهد که ما از تفصیل آن آگاهی نداریم و سپس در سال ۱۰۵۰ یکی از سختترین و پراسیب ترین زمین لرزه ها روی میدهد. خبر این حادثه را آرا کیل تبریزی که یکی از مورخان ارمغانی است و در ارمغان ها میزیسته است در کتاب خود بتفصیل بسیار نگاشته است. در سخت ترین روز های زمستان در هنگامیکه برف از آسمان میریخته و مردم خویشتن را به پناه خانه ها کشیده بودند ناگهان زمین چنان سخت میلرزد که در یک آن همه پست و بلند شهر را یکسان مینماید در این حادثه است که گوشک پادشاهی شام غازان که از زمین غازان شاه بیادگار مانده و یکی از باشکوه ترین عمارت های تاریخی ایران بشمار بوده از هم فرو ریخته جز یکمشت ویرانه نشانی از آن باز نمی ماند. همچنین مسجد تاریخی استاد و شاگرد و دیگر مسجد ها که هر کدام یادگار پادشاهی یا وزیری بود همه ویرانه میشوند.

آرا کیل مینویسد روز نخست که این لرزش زمین روی داد در یروزشهر نیز بویژه در خسروشاه و اسکو همه آبادیها ویرانه شدند و یکدینی که بر سر کوهی نهاده بود پاك بزمین فرو رفت و از کوهها چشمه های سیاه روان شدند. روز سوم که لرزش سخت دیگری روی داد این چشمه ها ناپیدا گشته چشمه های سیاه دیگری از نو پیدا شدند میگوید. این زمین لرزه تا ششماه دوام داشت بدینسان که

تادو ماد در شبانه روز چندبار لرزش روی میداد سپس کمتر شده در شبانه روز یکبار روی میداد تا پس از شش ماه دیگر روی نداد.

ولی پس از نه سال از این حادثه زمین لرزه بسیار سخت دیگری در تبریز روی داده اسیب فراوان میرساند میر تقای بدخشی از شاعران از زمان درباره این حادثه گفته است :

چه پیش آمد زمین و آسمانرا که بدمی بینم اوضاع زمان را  
سواد دلنشین ملک تبریز شد از فرط تزلزل وحشت انگیز  
بی تاریخ آن ناحوش علامت که افزونست از آشوب قیامت  
زبانرا طوطی کلک قلم کرد غمی بردامن گیتی رقم کرد (۱) ۱۰۶۰

پس از این حادثه زمین لرزه دیگری را در سال ۱۰۹۰ مرحوم اعتماد السلطنه در مرآت البلدان یاد مینماید ولی نه سند این سخن معلوم و نه تفصیل حادثه در دست است. لیکن در سال ۱۱۳۴ در زمان شاه سلطان حسین صفوی بار دیگر در تبریز یکی از سهمناک ترین زمین لرزه ها روی داده سراسر شهر ویرانه شده و هشتاد هزار تن از مردمان زیر خاک هلاک میروند. این حادثه گذشته از جنبه تاریخی که یکی از حادثه های مهم اذربایگان بشمار است جنبه دیگری را نیز دار است زیرا که این هنگام افغانان از افغانستان روی بایران آورده و دربار شاه سلطان حسین را ترس و بیم سختی فرا گرفته و از ناتوانی و درماندگی چشم به حوادث زمین و آسمان دوخته بودند. در چنین هنگامی این بلای نابهنگام تبریز بر شاه و دربارش تاحدی ناگوار و سخت میافتد و چنان دل خود را میازند که میتوان گفت یکی از اسباب سپردن تاج و تخت بافغانها همین حادثه تبریز بوده.

(۱) این شعرها از تذکره محمد طاهر نصر آبادی که نسخه یگانه آن نزد یکی از معاصر است نقل شده.

پس از این تاریخ زمین لرزه دیگر در سال ۱۱۹۴ روی میدهد که این نیز یکی از سهمناک ترین زمین لرزه ها بوده و تا چندی پیرمردهای هفتاد و هشتاد ساله تبریز از زبان پدران خود این حادثه را نقل میکردند که آنرا زنده بسته بودند پس از گذشتن چون بیرون می آیند شهر صورت خود را پاک عوض کرده شکل خرابه ای گرفته بوده است در جنگی درباره این زمین لرزه مینویسد . تاریخ زلزله مجدد تبریز یک ساعت و ربع از شب شنبه گذشته غره محرم ۱۱۹۴ از تبریز و نواحی آن از مرند و محال طسوج و ارووق اقدر مخلوق فوت شد که عددش خدا دانست و زمستان بود در انوقت نجفقلی خان دنبلی حاکم شهر مزبور بود بنای قلعه نو گذاشته بمحافظت باقی ماندگان مشغول شد تاریخ آن قلعه را حصار سکندر ثانی گفته اند .

از تاریخ اولاد الاطهار تألیف محمد رضای تبریزی نقل کرده اند که در این حادثه پسر نجفقلی خان نابود گشت و خود او را هم از زیر اوار در آوردند و دو سال بر آبادی شهر میکوشید تا باروی بزرگی دارای دوازده دروازه گرد او کشید هادی همدانی متخلص به نسبت در این باره گفته است .

چو گشت از گردش چرخ جفا کیش  
اساس قلعه تبریز بر باد  
خدیو معدت امین نجف خان  
که داد معدت اندر جهان داد  
بنای قلعه بنهاد از نو  
که مثلش کس ندارد در جهان یاد  
بتاریخش رقم زد ککک نسبت  
ز نوسد سکندر گشت آباد (۱۱۹۶)

این باروی تبریز همانست که هنوز نشانه های آن بر پاست و از دیدن آن توان فهمید که در نتیجه آن زمین لرزه از بزرگی شهر تا چه اندازه کاسته شده است زیرا که شهر امروزی چندین برابر درون آن باروست ، باینکه ما میدانیم که شهر دوره صفویان کوچکتر از تبریز امروزی نبوده است .

پس از این تاریخ دیگر در تبریز زمین لرزه مهمی روی نداده مگر از دو بار لرزشی که پارسال اتفاق افتاد و در یکی از آنها اندک ویرانی روی داده و دوسه تن نابود گشتند .

چون اصل مقصود ما حادثه سال ۳۴۴ است دوباره بر سران بر میگردیم قصیده ای که قطران درباره این زمین لرزه سروده یکی از شاهکار های ان شاعر است . از سوزش دل که او در هنگام سرودن این قصیده داشته و از شعر هایش پیداست و توان فهمید که او را دلبستگی فراوان به تبریز بوده و این خود قرینه دیگر است بر اینکه شاعر جز از مردمان این شهر نبوده است برخی شعر های این قصیده را در اینجا می آوریم :

در مطلع میگوید .

بود محال تو را داشتن امید مجال      بعالمی که نباشد همیشه بر یک حال  
درباره آبادی پیشین شهر میگوید :

نبود شهر در افاق خوشتر از تبریز      بایمنی و بمال و به نیکویی و جمال  
زنار و نوش همه خلق بود نوشانوش      ز خلق و مال همه شهر بود مالامال  
درو بکام دل خویش هر کسی مشغول      امیر و بنده و سالار و فاضل و مفضل  
یکی بخدمت ایزد یکی بخدمت خلق      یکی بجستن نام و یکی بجستن مال  
یکی بخواستن جام بر سماع غزل      یکی بتاختن یوز بر شکار غزال  
بروز بودن با مطربان شیرین گوی      بشب غنودن بانیکوان مشکین خال  
بکار خویش همی کرد هر کسی تدبیر      بمال خویش همی داشت هر کسی امال  
خدا پدید نیاورد شهر بهتر از این      فلک ناعمت این شهر برگماشت زوال  
به نیم چندان کند دل کسی بر ارد قیل      به نیم چندان کنز تن کسی بر ارد قال  
فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز      ز مال گشت جبال و جبال گشت ز مال

دریده گشت زمین ورمیده گشت نبات      دمنده گشت بحار و رونده گشت جبال  
 بسا سرای که بامش همی بسود فلک      بسا درخت که شاخش همی بسود هلال  
 از آن درخت نمانده کنون مگر اثار      از آن سرای نمانده کنون مگر اطلال  
 کسیکه رسته شد از مویه گشته بود چوموی      کسیکه رسته شد از ناله گشته بود چونال  
 یکی نبود که گوید بدیگری که مموی      یکی نبود که گوید بدیگری که منال  
 همه بدیده بدیدم چوروز رستاخیز      ز پیش رایت مهدی و فتنه دجال  
 کمال دورکناد ایزد از جمال جهان      کمی رسد بجمالی گجا گرفت کمال

چنانکه باید بگذاشتم همی شب وروز      بناز و باد و ورود سرود و غنچ و دلال  
 بمهر بود دل من ربوده چندنگار      بوصل بود بمن دل سپرده چند همال  
 بدان همال همی دادمی بعلم جواب      بدین نگار همی کردمی بیوسه سوال

یکی گروه بزیر اندر آمدند زمرك      یکی گروه پریشان شدند از احوال  
 ز رفتگان نشنیدم کنون یکی پیغام      ز ماندگان بنینم کنون بها و جمال  
 گذشت خواری لیک این از آن بود بدتر      که هر زمان بزمین اندر او فتد زلزال  
 از این شعراخر پیدا است که چنانکه گفتیم لرزش زمین نه یکبار بلکه چندین بار و بیابی بوده است . در خطاب بامیر مملان و دلجوئی او میگوید :

خدایکا نا کار جهان چنین آمد      گهی سرور و نشاط و گهی بلا و ملال  
 از آن غمی که گذشته است بر نو یاد ممکن      وز آن بدی که بیاید بسوی تو مسکال  
 غم گذشته کشیدن بود محال مجاز      غم نیامده خوردن بود مجاز محال  
 دریکی از دیوان های قطران قصیده دیگری درباره زمین لرزه تبریز هست  
 که در دیگر دیوانهای منسوب بشاعر نیست اینکه ایا این شعرها بطرز سخن  
 قطران می ماند یانه شاعران و سخنوران باید بشناسند . ولی دو نکته در نظر ما  
 هست که بودن این قصیده را از قطران دور میسازد : یکی اینکه در این قصیده

نام ممدوحی برده نمیشود و این برخلاف خوی قطرانست . دوم یکی از بیت‌های  
ان اینست :

شو قصه تبریز همی خوان وهمی بین شو ساحت تبریز همی بین وهمی خوان  
و از اینجا پیداست که شاعر این قصیده در تبریز نبوده و ما گفته ایم که قطران  
در هنگام زمین‌لرزه در تبریز بود . مگر اینکه بگوئیم او پس از حادثه از شهر  
گریخته و این قصیده را در آن گریز گاه خود سروده است .

نکته سوم که در کار است اینست که در این قصیده تبریز شهر دوصدساله  
خوانده میشود و در زمان هیچک از زمین‌لرزه‌های تبریز باور کردنی نیست که  
کسی آن شهر را دوصدساله بخواند مگر در زمین لرز زمان قطران . زیرا روادیان  
تبریز را آباد کرده نیای خودشان (رواد) می‌پنداشتند و از زمان او تا زمان  
قطران نزدیک دوصدسال بوده . از اینجا میتوان پنداشت که این قصیده چه از  
قطران باشد و چه از شاعر دیگری درباره زمین‌لرز زمان قطرانست . و چون  
این قصیده در دیوانهای معروف شاعر نیست و تا کنون در جایی چاپ نشده این  
است که ماهمه آنرا در اینجا می‌آوریم (با غلط‌هایی که نسخه دارد) :

آن غیرت چندان نگر از قدرت یزدان از قدرت یزدان چه عجب غیرت چندان  
گه کوه و بیابان کند از باغ و بساتین گه باغ و بساتین کند از کوه و بیابان  
شاید که فرو مانی از ان غیرت عبرت شاید که فرو مانی از ان قدرت حیران  
خواهی که بدانی همه را یگسر معنی خواهی که بدانی همه را یگسر برهان  
شو قصه تبریز همی خوان وهمی بین شو ساحت تبریز همی بین وهمی خوان  
شهری بدوصد سال بر آورده یکی دور خلقی بدوصد سال در او ساخته بطلان  
آن خلق همی گشت بیک ساعت مرده آن شهر همی گشت بیک ساعت ویران  
بس صورت آراسته همچون بت کشمیر بس خانه افراخته چون روضه رضوان



دربوم شد آن صورت آراسته مدفون  
 آنان که پر از نعمتشان بد همه خانه  
 امروز همی تن بفروشد بیک دانك  
 شهری همه پر نان و درو خلق گرسنه  
 انا نكه برفتند ز تیمار برستند  
 کس رسته نشد وانکه شد از یحمه اولاد  
 از درد همه روی بکنند به چنگال  
 مادر ز فزع یاد نیاورد ز فرزند  
 زانگه که پدید آمد عالم را نیاد  
 این زلزله نشید کس اندر همه گیتی  
 وین ولوله تمود کس اندر همه گیهان

§ (از صد اندرز وحید) §

با پسر گفت مرد دانشمند  
 یک دوروزی که در سرای سپنج  
 منشین کج چو خاروتیز زبان  
 در ره کسب سود شاد بگوش  
 غم میخور ورنه غم ترا بخورد  
 در گذر از دکان سر که فروش  
 کام دل گر نیابی از گیتی

خوش و ناخوش هر آنچه آید پیش  
 خوش به پیش آمد جهان میباش

وحید

### لاادری و لاله در قائله

اگر چون شکوفه ز باران غیب  
 چو شاخ شکوفه مباح از کرم  
 چنان هم مشو ممسک و زر پرست  
 بضرط طیانچه ترا ان ز کف

درمهای سیمت بروید ز حبیب  
 که بر خار و خاشاک ریزی درم  
 که چون افتد تنگه زر بدست  
 نیاید برون چون جلاجل ز دلف